



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقوله فرهنگ و ضرورت نظریه پردازی

علی عبد



مسئولان سیاسی که خود را نیازمند رأی مردم می‌یابند و نیازهای روزافزون ملت را موضوع اصلی پی‌گیری‌ها و رئوس برنامه‌های خود قرار می‌دهند، نیازهایی که در افق بلندمدت هر جامعه تعریف می‌شود را از یاد و خاطر می‌برند

برحسبه و تکرار می‌کنند؛ ولی از بعضی از مسائل اساسی به راحتی می‌گذرند. البته شاید نتوان انتقادی را متوجه آن جریان‌ها کرد، چون مردان عالم سیاست عموماً به نیازهای مقطعی مردم قول پاسخ‌گویی می‌دهند. به همین دلیل، در چنین جوامعی همواره بیم آن می‌رود که حرکت روبه‌جلوی جامعه، متوازن نباشد و تعادل مطلوب در همه ابعاد پیشرفت، حاصل نشود و در بلندمدت متحمل ضرر و زیان بشویم. این خطر به یقین می‌تواند آینده ملتی را تهدید کند. مسئولان سیاسی که خود را نیازمند رأی مردم می‌یابند و نیازهای روزافزون ملت را موضوع اصلی پی‌گیری‌ها و رئوس برنامه‌های خود قرار می‌دهند، نیازهایی که در افق بلندمدت هر جامعه تعریف می‌شود را از یاد و خاطر می‌برند. به همین سبب، غفلت از بسیاری از مسائل و مواردی که اغلب کم‌اهمیت جلوه می‌کنند، می‌تواند ضربات جبران‌ناپذیری را به اجتماع وارد آورد. بنابراین باید این خط مشی را ترسیم کنیم که «فرهنگ بر اساس سند چشم‌انداز و حرکت در کلیت جامعه»، به ویژه در تفکر مسئولان ما، یک امر اجتناب‌ناپذیر تلقی شود. این مقوله البته جدای از این است که در سند چشم‌انداز چه رئوسی برای ارتقاء فرهنگ تعریف شده است.

در دنیا، حرکت بر اساس «مهندسی ارزش» آغاز شده است و موانع و راه‌کارهای آن را نیز شناخته‌اند. حرکت کردن در مسیر سند چشم‌انداز بیست‌ساله، تمام آحاد جامعه ما را در بر می‌گیرد. حال بفرمایید این حرکت چه نسبتی با مهندسی ارزش که هم‌اکنون یکی از بحث‌های روز جامعه جهانی است، دارد؟

حرکت آن‌ها متأثر از عقلانیت ابزار و در قالب دنیای مادی است. آن‌جا که می‌گویند انسان دارای عقل است و می‌تواند خط‌مشی‌های دستیابی به اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت خود را تبیین کند، در واقع ترجمه همین عقیده آن‌هاست. اهداف بلندمدت آن‌ها، در چارچوب حیات مادی تعریف می‌شود، اما اگر ما اهداف بلندمدت

در هر گزینی نیستن مجتولین سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران به سراغ آقای دکتر پنهان، رئیس حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی رفتیم ایشان به خاطر اشراف بر اوضاع فرهنگی کشور ضمن بررسی نهاد مختلف سند چشم‌انداز و پاسخ‌های قابل تاملی به سوالات‌مان دادند که بیش و پیش از هر چیز از جنبه‌های ارضایی برخوردارند تا انتقادهای صرفه‌دکتر پنهان، بر روی پروژای فرهنگی متوجه راه‌ها رسیدن به اهداف پیش‌بینی شده توسعه فرهنگی در سند چشم‌انداز بومی شمرند و مشکلات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قضایی و سیاسی را با اولویت‌های کشور ارتقاء و اعتلای فرهنگی، قابل حل می‌دانند. پنهان بیش از بیست و شش سال است که در حوزه مدیریت فرهنگی کشور، حضور فعال و مستمر داشته‌اند و البته اعلان دارند که هر گویی در هر جایی می‌تواند گوشه‌ای از کار فرهنگی کشور را به‌دوش بکشد به شرط آن که به‌هنگام باور حقیق در حوزه فرهنگ‌دینی رسیده باشد. مشروح گفت‌وگوی ما با ایشان را با هم می‌خوانیم.

اصول مندرج در سند چشم‌انداز بیست‌ساله ایران صرفاً در بردارنده یک سری مسائل کلی است که باید به‌صورت تحلیلی مورد بررسی قرار بگیرد و برای هر کدام راه‌کاری مناسب ارائه شود. در شرایط فعلی آیا می‌توان به تحلیل درستی رسید؟

به سند چشم‌انداز بیست‌ساله ایران می‌توان از زوایای مختلفی نگاه کرد. جریان‌های سیاسی اغلب برای کسب آرای مردم، اهدافی را

اگر احزاب اصیل تشکیل شوند، و در فرآیند ظهورشان، نیازهای جامعه را برآورده و تأمین کنند، باید به آموزه‌های دینی جامعه هم اهمیت بدهند و روابطشان را به گونه‌ای تنظیم کنند که مردم در مسیر سعادت گام بردارند

خود را تا قیامت مشخص کنیم، این به معنای برخورداری از یک نظام ارزشی دینی است، که براساس آن، امتداد حیات گسترش پیدا می‌کند. حال شاید کسی عنوان کند که من جوان هستم و به هر حال به دوران پیری هم خواهیم رسید؛ بنابراین روند زندگی‌ام را به گونه‌ای تنظیم می‌کنم که هم در شرایط کنونی و هم در روزگار کهولت، از آسایش و آرامش مطلوب برخوردار باشم. این یک نوع زندگی بر مبنای عقل است، اما عقلی که به آبخور وحی اتصال ندارد.

یک انسان کم‌عقل هم براساس برداشت‌های رویایی خودش، لحظه‌ها را درک می‌کند و می‌گوید: «خدا، بزرگ است، امروز بگذرد، چو فردا شود، فکر فردا کنیم».

بنابراین می‌توانیم یک نگاه عقلانی بدون توجه به آخرت و معاد را در زندگی خود پیاده کنیم، همان‌طور که می‌توانیم برنامه‌های خود را تا قیامت گسترش دهیم و به این باور دینی برسیم که یک انسان مسلمان باید در حیات دنیوی و اخروی، از زندگی و شرایط خوب و مطلوب بهره‌مند باشد. این قضیه موجب خواهد شد تا از طرفی در تصمیم‌گیری‌های جزئی و روزمره به لذت‌ها و خوشی‌های آنی توجه داشته باشیم و از طرف دیگر، مصلحت‌اندیشی‌های بلندمدت را نیز در افق نگاه خود بگنجانیم. این دیدگاه می‌تواند مبنای مهندسی ارزشی ما باشد. اما در جوامعی که خداوند را از برنامه‌ریزی‌هایشان حذف کرده‌اند، آثار آن نیز در زندگی عادی و روزانه مردم جلوه‌گر می‌شود. در یک شرکت تجاری هم می‌توان چنین پدیده‌ای را دید. زمانی که هیأت‌مدیره آن شرکت به منافع زودرس خود توجه داشته باشند یا صرفاً منافع بلندمدت برای آن‌ها مهم باشد، مشتری‌مداری و اعتماد مشتریان، گزینه اول تحصیل‌ها و برنامه‌ریزی‌های شرکت خواهد بود. زیرا افزایش شمار مشتریان در بلندمدت برای آن شرکت سوددهی خواهد داشت و جریان توسعه‌یافتگی آن شرکت را تسریع خواهد کرد.

در وضعیتی که ساختار سیاسی ما قائم به فرد است و احزاب نقش چشم‌گیری در برنامه‌ریزی‌های درازمدت کشور ندارند، آیا می‌توان به حرکت در چنین مسیری با قدرت ادامه داد؟
وقتی احزاب پایدار و توسعه‌یافته‌ای در کشور نداریم، یعنی فاقد حزب‌پایداری هستیم که بخواهد یک‌صد سال بماند و برای ماندن برنامه‌ریزی کند، به‌ناچار مدیریت‌های ما قائم به فرد می‌شود. این

مسأله، کشور را با تهدید بیش‌تری مواجه می‌کند که در آن اهداف عالی بلندمدت، قربانی خواهد شد. اگر احزاب اصیل تشکیل شوند، و در فرآیند ظهورشان، نیازهای جامعه را برآورده و تأمین کنند، باید به آموزه‌های دینی جامعه هم اهمیت بدهند و روابطشان را به گونه‌ای تنظیم کنند که مردم در مسیر سعادت گام بردارند. از همین رو، برنامه‌ریزی برای رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز در ایران بسیار جامع‌تر و بالطبع سخت‌تر از کشورهای غربی است و حتی با کشورهایی چون مالزی، اندونزی یا ژاپن نیز فرق دارد.

اگر خواستیم جامعه‌ای داشته باشیم که نیازهای دنیا و آخرت‌مان را تأمین کند، نیازمند برنامه‌ریزی‌های پیچیده‌تر و تکامل‌یافته‌تری هستیم. به‌خاطر وجود بعد آخرت‌نگر در زندگی ما، برنامه‌ریزی‌های ما نسبت به غرب هم خیلی پیچیده‌تر خواهد بود. چون جوامع غربی چند هدف عمده استراتژیک را دنبال می‌کنند، ولی اهداف ما فراوان و لایه‌لایه در هم تنیده شده است. به همین لحاظ اگر سند چشم‌انداز ایران را در مقابل اهداف سند چشم‌انداز کشوری نظیر مالزی مقایسه کنید، خواهید دید اهداف ما متنوع‌تر، متعددتر و تودرتو است.

ایران و مالزی هر دو جزء کشورهای اسلامی هستند. چرا تفاوت‌های زیادی در افق اهداف بلندمدت آن‌ها دیده می‌شود؟

چون حکومت در کشور مالزی دینی نیست و ادعایی هم در زمینه دین ندارد. عمده اهداف حکومت مالزی، اقتصادی است، و می‌خواهد در آینده به کشوری تبدیل شود که مردمش در رفاه به سر ببرند. این رفاه در پاسخ‌گویی به نیازهای مادی مردم تعریف می‌شود. دولت‌مردان آن‌ها می‌گویند در پی حفظ فرهنگ گذشته خود هم هستند، ولی اگر دقت کنیم اهداف فرهنگی آن‌ها عمق زیادی ندارند.

وقتی به اهداف فرهنگی سند چشم‌انداز ایران نگاه می‌اندازید، درمی‌یابید که: مردم ما باید سال به سال اینارگرتر بشوند، رشد آگاهی‌ها و فضایل اخلاقی‌شان بیش‌تر شود و اعتلاء و گسترش معرفت و بصیرت دینی بر پایه قرآن تعمیم پیدا کند.

بنابراین روابط اجتماعی را به گونه‌ای باید تنظیم کرد که نهادهای مستقل از وابستگی به جریان‌های سیاسی روز، ارتقاء معرفت و بصیرت دینی را به‌صورت ملموس رصد کنند؛ به‌طوری‌که حتی



متولیان جریان‌های سیاسی که در مدیریت‌های اجرایی قرار می‌گیرند، دائم در این فکر هستند که صرفاً مشکلات اقتصادی مردم حل شود. به همین منظور، به سمت تقویت اقتصاد و رفع مشکلات موجود در جامعه حرکت می‌کنند

راست‌گویی‌ها می‌شود یا بر اساس عقل ابزاری به آنان تفهیم کرده‌اند که اگر همیشه راست‌گو باشند، تبعات خوب آن را در بهبود زندگی مادی خواهند دید؟ برای همین است که وقتی آن فرد از مرزهای کشورش بیرون می‌آید و به جامعه‌ای دیگر وارد می‌شود، به راحتی دروغ را وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف خود می‌داند و آن را به کار می‌برد. وقتی با یک تاجر آمریکایی وارد مذاکره تجاری می‌شوید، باید خیلی حواس‌تان را جمع کنید تا مغبون نشوید؛ چون آن‌ها اصل را بر این نکته گذاشته‌اند که باید به هر نحوی که ممکن است به منافع مادی جدیدی دسترسی پیدا کنند؛ فرهنگ اجتماعی همه ملت‌های دنیا را هم کاملاً می‌شناسند و بر آن مسلط هستند و می‌دانند که نقاط ضعف هر ملتی در کجاست. راه و رسم و آموزش برای آن‌هایی که می‌خواهند به هر نحوی با کشورهای دیگر در تعامل و تجارت باشند غیر از راه و روش‌هایی است که ما به کار می‌گیریم، زیرا ما معتقدیم که اسلام چنین حقی به ما نداده است که به کسی ظلم کنیم.

با اوصافی که مطرح کردید، برای ترویج آموزه‌های دینی در بستر اجتماع باید نهاد یا سازمانی متولی این امر باشد. آیا تشکیلاتی در حال حاضر مأمور پی‌گیری این اهداف شده است؟

متأسفانه خیر، الآن در هیچ کجای نظام، این اهداف تعقیب نمی‌شود. دلیل آن هم این است که متولیان جریان‌های سیاسی که در مدیریت‌های اجرایی قرار می‌گیرند، دائم در این فکر هستند که صرفاً مشکلات اقتصادی مردم حل شود. به همین منظور، به سمت تقویت اقتصاد و رفع مشکلات موجود در جامعه حرکت می‌کنند، آن هم در شرایطی که تحت تأثیر تحولات اقتصادی جهانی هستیم؛ یعنی هر لحظه شاهد حضور کالایی جدید در زندگی خود هستیم، لوازمی که شاید جزو نیازهای اساسی و ضروری یک خانواده نباشند ولی جلوه و نوع کاربری‌شان اهل خانواده را به خرید آن‌ها ترغیب می‌کنند. وقتی انسان‌هایی با این تفکر و تحت تأثیر اقتصاد جهانی، در عرصه سیاست وارد می‌شوند، خط فقر ناخودآگاه بالا می‌آید. خیلی‌ها اعتقاد دارند که حل معضلات فرهنگی جامعه در گرو حل مشکلات اقتصادی است. این حرف اعتبار علمی و منطقی ندارد، زیرا بیش‌تر مشکلات اقتصادی ما ریشه‌های فرهنگی دارند. حال چرا با این مشکلات بیگانه شده‌ایم؟

اگر چند سال شاهد ارتقاء و تعالی آن‌ها بودیم و سالی نیز شاهد رکود یا تقلیل آن‌ها، باز هم بتوانیم تحلیل جامعی از چگونگی روند روبه‌شد یا روبه‌کاهش آن‌ها داشته باشیم و عوامل موثر افزایش و کاهش را به‌طور دقیق بررسی کنیم.

به‌عنوان مثال در بحث ارزش‌های انقلاب اسلامی نمی‌توانیم به فلان برادر دینی که در کشوری اشغال‌شده زندگی می‌کند، بگوییم برای ما مهم نیست که تو تحت ظلم و ستم باشی یا نباشی، احساسات ما ایرانی‌ها تنها تا این مقطع جریحه‌دار می‌شود و بیش‌تر از آن برای ما اهمیت ندارد.

ما مسلمانیم، سیم‌های خاردار، مرزهای دنیای مادی را تعریف می‌کنند، نه مرزهای عقیدتی را؛ لذا در هر نقطه این کره خاکی، هر مسلمانی که مورد ظلم و تعدی قرار بگیرد، ما نسبت به او مسؤول هستیم. این جزء ارزش‌های انقلاب اسلامی است. رعایت همین اصل و موارد مشابه آن است که محبوبیت ایران را در بین کشورهای جهان رقم زده است. خیلی از جوانان کشورهای اسلامی دوست دارند که به‌عنوان توریست وارد ایران بشوند، ولی دولت‌های‌شان مخالفت می‌کنند. این جوانان گرایش‌های انقلابی دارند و ایران را الگویی برای مبارزات خود می‌دانند. در سند چشم‌انداز کشور ما ملزای این مفاهیم را نخواهید دید.

آیا اهداف فرهنگی سند چشم‌انداز ایران در حوزه جامعه‌شناسی هم می‌تواند کار آیی داشته باشد؟

ما باید بتوانیم به کمک مکانیزم‌هایی، نوسانات رفتارهای فردی - اجتماعی را در سطح جامعه نشان دهیم؛ مثلاً آیا در جامعه ما دروغ رو به کاهش است یا رو به افزایش؟ تعهد به قول، رو به افزایش است یا رو به کاهش؟ اگر قولی به کسی داده شد باید در چندین جا مکتوب شود یا همین که کسی قول به انجام کاری را می‌دهد، آن کار را انجام خواهد داد؟

اهداف ارزشی و فرهنگی از این دست، نوع خاص و مشخصی از روابط اقتصادی، اجتماعی، قضایی، انتخاباتی، فرهنگی و ... را می‌طلبد، زیرا نظام‌های حاکم بر غرب نمی‌توانند انسان ایثارگر در جامعه تربیت کنند. این درست است که بعضی از صفات اخلاقی خوب را در جامعه غرب مشاهده می‌کنیم، اما باید ببینیم که اگر در میان آن‌ها راست‌گویی وجود دارد، ریشه این راست‌گویی در کجاست؟ آیا باورها و اعتقادات آنان است که سبب این

جامعه برقرار است، سخن گزافی گفته‌ایم. فرهنگ‌سازی می‌تواند حضور پلیس را در جامعه کم کند و در عوض، حضور پلیس‌های نامحسوس که همان مردم جامعه هستند را افزایش دهد. یعنی به محض وجود هر گونه خلاف و ناهنجاری اجتماعی، خود مردم به پلیس گزارش بدهند و آن‌ها فقط نقش مجری قانون را ایفا کنند. با ذکر این مثال‌ها، می‌خواهم بگویم آن چیزی که اسمش را فرهنگ می‌گذاریم باید زیربنای توسعه اقتصادی، اجتماعی، قضایی و سیاسی و برای مخاطب نیز ملموس باشد.

در غرب، فرهنگ برای توسعه مادی نهاده شده است، یعنی مباحث فرهنگی این‌گونه برای مخاطب جا افتاده است که اگر کسی حرکتی خلاف قانون مرتکب شود، به این مفهوم است که به شخصیت دیگران توهین کرده است؛ البته بحث این نیست که آن شخص کار خوب یا بدی انجام می‌دهد، چون قوانین نفع همه را در نظر می‌گیرد و همه باید به اجرای قوانین پای‌بند باشند و نسبت به کسانی که آن را زیر پا می‌گذارند، واکنش نشان بدهند.

در آلمان سوار خودرو بوم، به جایی رسیدیم که تعدادی پیرزن می‌خواستند از محل خط‌کشی عابر پیاده عبور کنند. دیدم همگی شروع به جیغ زدن کردند. وقتی دلیل این کار را از یکی از نفرات داخل خودرو سؤال کردم، گفت: «ما به حریم خط‌کشی عابر پیاده تعدی کرده‌ایم؛ داد و فریاد آن‌ها در اعتراض به این حریم‌شکنی است.» وقتی ماشین را به عقب هدایت کرد و از روی خط‌کشی عابر پیاده خارج شدیم، داد و فریادها هم تمام شد. به شوخی گفت: «اینجا مأموران امر به معروف و نهی از منکر همین پیرزن‌ها هستند.»

دیدم الگوی خوبی است. اسلام هم به ما می‌گوید: «وقتی عمل خلافی را مشاهده کردی، تو هم برخورد تلخی داشته باش.»

در آن‌جا از دوران دبستان به کودکان‌شان می‌فهماند کسی که خلاف قانون رفتار می‌کند در حقیقت به شخصیت همه توهین کرده است. برای همین، همه با آن برخورد می‌کنند.

وقتی شما فرهنگ قانون‌مندی را در جامعه گسترش می‌دهید، ثمراتش در کجا ظاهر خواهد شد؟

اگر شما با فرهنگ‌سازی درست به مردم اطمینان دادید که مثلاً مالیات‌هایی که از آنان اخذ می‌شود، به بهترین نحو ممکن و برای سازندگی و عمران هزینه می‌شود و بعد هم پیرامون این هزینه به مردم توضیحات شفاف را ارائه کردید و توانستید به آن‌ها تفهیم کنید که این مالیات‌ها تحت هیچ شرایطی مورد سوء استفاده قرار نمی‌گیرد، آن وقت مردم چون می‌دانند در سازندگی کشورشان موثر و مفید واقع شده‌اند، در پرداخت به‌موقع آن کوتاهی نمی‌کنند. همه کشورها برای خودشان فرهنگ مالیاتی دارند، اما یک بعد قضیه این است که افراد جامعه مالیات می‌پردازند و حس می‌کنند بخش اعظم آن مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد.

یعنی این احساس را ندارند که مالیات‌دادن‌شان مثر واقع می‌شود؟

نمی‌خواهم در این باره قضاوتی بکنم. می‌خواهم بگویم دو گونه تفکر در مورد پرداخت مالیات وجود دارد. یکی متعلق به آن‌هایی است که احساس می‌کنند مالیات‌های‌شان حیث و میل و یا در پروژه‌های غیر ضروری هزینه می‌شود و طیف دیگری که احساس می‌کنند انسان‌های کارآمدی وجود دارند که مالیات‌های مردم را

چون پول نفت را در اختیار داریم. هر وقت نارسایی‌های فرهنگی نیروی انسانی مطرح می‌شود، آن را با دلارهای نفتی حل می‌کنیم. هنوز متوجه نشده‌ایم وقتی می‌خواهیم مشکلات اقتصادی کشور را حل کنیم، باید فرهنگ صحیح کار کردن را به کارگران آموزش بدهیم. باید به آن‌ها بفهمانیم که کالای مرغوب و ارزان‌قیمت تولید کنند تا بتوان آن را صادر کرد. علت ضعف اقتصاد ما ناشی از ضعف صادرات است. اگر مرزها برای ورود کالاهای چینی باز می‌شود، دلیلش فقدان کارگران قانون‌پذیر و منضبط است که بتوانند با کارگران چینی رقابت کنند؛ پس به جای آن با دلارهای حاصل از درآمد نفت در معادلات اقتصادی جامعه مداخله می‌کنیم تا اقتصادمان فعلاً زنده بماند و به حیات مصنوعی خود ادامه بدهد. اقتصاد ما به جای نیازهای غیر واقعی به یک نسل از مدیران کارآمد و فهیم و نیروی انسانی اهل کار، متعهد و منضبط با روش مدیریت نوین که بتوانند تولید خلاق داشته باشند، نیاز دارد.

سند چشم‌انداز دارای ظاهر و باطنی است که البته به سایر حوزه‌ها هم ربط پیدا می‌کند. نظر شما در این باره چیست؟

ظاهر سند چشم‌انداز همان مفهومی است که از خواندن آن برداشت می‌کنید. تقویت فضایل اخلاقی، رشد ایمان و معنویت، یک هدف فرهنگی صریح است؛ ولی در عین حال می‌بینیم که نوشته شده باید رتبه اول را در اقتصاد منطقه کسب کنیم. برای رسیدن به این جایگاه، یک سری تحولات فرهنگی لازم است. الزاماً تقویت فضایل اخلاقی، ایمان معنوی و روحیه ایثار این امکان را به شما نمی‌دهد که به اقتصاد موفق منطقه تبدیل شوید، زیرا فاکتورهای دیگری نیز لازم است. این که قانون‌پذیر و منظم باشیم؛ وقتی مشغول کار و فعالیت هستیم، نباید کارفرما را دشمن خود ببینیم؛ باید نوع نگاه ما به کار آمیخته با تعهد ملی باشد؛ در نگهداری ابزار کارها مشارکت فعال داشته باشیم و توصیه‌هایی از این‌گونه. آن وقت است که آن اتفاق مورد انتظار خواهد افتاد و کشور به یک قطب اقتصادی پویا در منطقه تبدیل می‌شود. بنابراین مفهومی به نام فرهنگ وجود دارد که در همه حال پشتوانه اقتصاد است. الان اهداف اصلی فراموش شده و کسی در حال پی‌گیری آن نیست.

از اهداف دیگر سند چشم‌انداز این است که ما باید به بالاترین مقام تولیدکننده علم در منطقه دست یابیم. این هم یک پشتوانه فرهنگی می‌خواهد. امروز اگر استاد دانشگاهی ملاحظه کرد در کلاس سی نفری‌اش، فقط چند نفر به دنبال کسب علم و دانش هستند و بقیه در پی گرفتن مدرک قدم به دانشگاه گذاشته‌اند، با چنین روی‌کردی نخواهیم توانست بالاترین مرکز تولید علم در منطقه بشویم، چون رقبای دیگر در سایر کشورها بیکار ننشسته‌اند؛ آن‌ها هم در تلاشند و شاید در مقاطعی از ما هم جلو بزنند. باید مثل ورزش دو و میدانی یک تقسیم انرژی مناسب و حساب‌شده صورت بگیرد تا در نهایت از آن‌ها جلو بزنیم. صرف انتشار آمار خوب از مقالات ما در سطح جهان و در ژورنال‌های علمی نباید خام‌مان کند. ما هنوز فرهنگ حمایت از تولید علم را در کشورمان نهادینه نکرده‌ایم. توسعه قضایی هم مثال دیگری است که می‌توان به آن اشاره کرد. وقتی درصد بالایی از تولید ناخالص ملی ما صرف ایجاد امنیت در جامعه می‌شود، به لحاظ توسعه قضایی نمی‌توانیم خود را موفق قلمداد کنیم. وقتی سُر هر چهارراه و در هر خیابان، حضور پلیس را احساس کنیم، و آن وقت مدعی شویم که امنیت

خیلی‌ها اعتقاد دارند که حل معضلات فرهنگی جامعه در گرو حل مشکلات اقتصادی است. این حرف اعتبار علمی و منطقی ندارد، زیرا بیش‌تر مشکلات اقتصادی مارپشه‌های فرهنگی دارند



علت ضعف اقتصاد ما ناشی از ضعف صادرات است. اگر مرزها برای ورود کالاهای چینی باز می‌شود، دلیلش فقدان کارگران قانون‌پذیر و منضبط است که بتوانند با کارگران چینی رقابت کنند

در اقتصاد ما هم برای مالیات، فرهنگی وجود دارد که در کشور ما ناشناخته است. فرهنگ‌سازی در این زمینه هم در درازمدت نتیجه می‌دهد. انسان‌هایی به‌سراغ آن می‌روند که به موضع تسلط در حوزه فعالیت خودشان رسیده باشند. ما سیستمی داریم که هر چهار سال یکبار عوض می‌شود. و افراد جدیدی از بیرون دستگاه، وارد سیستم می‌شوند. بنابراین مدتی طول می‌کشد تا آن‌ها بر کار تسلط پیدا کنند. مثلاً دو سال باید بگذرد تا شخصی مثل وزیر امور اقتصادی و دارایی بفهمد که باید روی مفهومی به نام «فرهنگ مالیاتی» کار کرد. در ضمن، نتیجه این کار هم در دوره وزرای بعدی حاصل خواهد شد.

بازتاب مدیریت فرهنگی در درازمدت ظاهر خواهد شد. آیا به همین علت است که کم‌تر به محتوای موضوع فرهنگ در جامعه پرداخته می‌شود؟

این که در سند چشم‌انداز یا حتی در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، هیچ‌گاه محتوای فرهنگ به‌صورت جدی به بحث گذاشته نمی‌شود، دلایل متعددی دارد. یکی از آن‌ها این است که همیشه راجع به نمادها و امکانات فیزیکی فرهنگ صحبت می‌کنیم، مثل ساختمان سینما، سالن تئاتر، کتابخانه و امثالهم، چون نتیجه کوتاه‌مدت این اقدامات، برای جریان سیاسی حاکم، محبوبیت می‌آورد و در زمان کم‌تری عینیت می‌یابند و برای دوره‌های بعد هم می‌تواند در بیان کار قرار بگیرد. شاید این موضوع مربوط به ذات دموکراسی باشد. فرهنگ در دموکراسی غربی، ابزار و وسیله‌ای در دست عناصر اقتصادی و سیاسی است. فقط در تفکرهای دینی است که اقتصاد و سیاست را ذیل عناصر فرهنگی مورد توجه قرار می‌دهند. برای همین، لازم است سلسله تمهیداتی را به‌کار بندیم که عناصر واردشده در اقتصاد و سیاست، مجوز اندیشیدن به‌شکل درست و سازنده را از عناصر فرهنگی جامعه بگیرند. نقش ولی فقیه چیست؟ شخصیت برجسته و وارسته‌ای است که به‌علت شناخت عمیق و دقیق از اسلام و هم‌چنین اتصاف به تقوا، مسائلی را می‌فهمد که انسان عادی که در بخش تخصصی اقتصاد کار می‌کند، قادر به

در اولویت‌های مهم جامعه هزینه می‌کنند. حال، کار پژوهشی و تحقیقاتی لازم است تا بتوانیم بفهمیم مردم ما جزء کدام‌یک از این دو گونه فکری قرار دارند و ما در چه نقطه‌ای ایستاده‌ایم. در هر نقطه دو نوع بازتاب مختلف وجود دارد. آن که بدبین باشد، وقتی پول می‌دهد عصبانی است. در منزل انتقاد می‌کند و فرزندانش نیز این توهین‌ها را می‌شنوند و در ضمیر ناخودآگاه‌شان باقی می‌ماند؛ این عاملی خواهد شد تا این طیف و فرزندانش آماده باشند به هر نحوی که ممکن است بخشی از مالیات را از جامعه به‌سوی خود برگردانند. با افزایش قیمت‌ها، با گرفتن رانت و رشوه و یا از هر جایی که دست‌شان برسد. شخصی که در طیف دوم ایستاده است وقتی مالیاتی پرداخت می‌کند، غرایز انسانی‌اش هم ارضاء می‌شود؛ چون خداوند در وجودمان ودیعه‌ای به یادگار نهاده است که اگر مشکلی از کسی حل کردیم احساس رضایت‌مندی می‌کنیم؛ به همین خاطر است که در زمان‌های قدیم وقتی کسی خدمت عالمی روحانی می‌رفت تا خمس مالش را پرداخت کند، می‌دانست که این پول به دست انسان نیازمندی خواهد رسید. همین اطمینان خاطر باعث می‌شد با نشاط از آن منزل خارج شود.

یکی از دوستان در سوئیس مشغول به تحصیل بود. روزی صاحبخانه پیرش در ازای گرفتن ۱۰ دلار لباسی برای او بافت که مورد توجه دوستانش قرار گرفت، به‌طوری که سفارش آن‌ها را نیز قبول کرد. پس از اتمام کار و تحویل سفارش‌ها از دوستم خواست تا او را به اداره دارایی برساند. وی در پاسخ به سوال دوستم که از علت مراجعه‌اش به اداره دارایی جویا شده بود، می‌گوید من درآمدهای اتفاقی داشته‌ام که باید مالیات آن‌ها را بپردازم. چون دولت از درآمد من مطلع نیست و این وظیفه من است که آن‌ها را آگاه کنم. در پاسخ این سوال که از کجا درآمد اتفاقی به‌دست آورده‌اید؟ می‌گوید به‌واسطه بافتن چند ژاکت برای شما و دوستان‌تان. این‌جا دیگر بحث پول مطرح نیست، بحث احساس درونی یک شهروند است نسبت به دولتش و اعتمادی که به آن دارد.

فرهنگ در دموکراسی غربی، ابزار و وسیله‌ای در دست عناصر اقتصادی و سیاسی است. فقط در تفکرهای دینی است که اقتصاد و سیاست را ذیل عناصر فرهنگی مورد توجه قرار می‌دهند

مشکل دیگری نداریم؛ بلکه باید توجه کنیم که در فرهنگ جامعه خودی، شاخص‌ها از دین اسلام نشأت گرفته باشند و همه ابعاد یک فرهنگ آرمانی را شامل بشود؛ دهد یعنی هم راست‌گویی رشد کند، هم بنیان‌های خانواده محکم‌تر شوند، هم فرهنگ مناسب برای پیشرفت‌های مادی ارتقاء یابد و نظایر آن.

یعنی شما فرهنگ را قلب تپنده جامعه می‌دانید؟

بله، وقتی می‌گویید نظام جمهوری اسلامی، خود این قید به شما خواهد گفت که زندگی دنیوی شما باید حول محور اسلام سامان‌دهی بشود. می‌خواهم بگویم وقتی شما مدعی هستید که جمهوری اسلامی موفق است باید بتوانید ثابت کنید که شاخص‌های راست‌گویی، نماز، رعایت حقوق فردی و اجتماعی، استحکام خانواده، امانت‌داری، تعهد و امثالهم در آن رشد فرایندهای برخوردار است، آن وقت می‌توانید بگویید که جمهوری اسلامی، کارآیی خودش را پیدا کرده است. نمی‌توانید با رشد تولید ناخالص ملی یا افزایش میزان فروش مواد نفتی و آمار سدسازی در پیش و پس از انقلاب، مردم را مجاب کنید، هر چند همه این کارهایی که صورت گرفته است در نوع خودش ارزشمند و قابل ستایش هستند.

اگر نتوانیم به این تضادها پاسخ بگوییم، شاید کسانی مطرح کنند که آمار دستاوردهای ما معطوف به زمان است و اگر رژیم قبلی هم بود، همین تعداد سد می‌ساخت، ارتباطات را توسعه می‌داد، تولید می‌کرد و... به نظر شما پاسخ این ابهامات چیست؟

اگر با فرهنگ متعالی قرآنی بیگانه شده باشیم، جوابی برای این افراد نداریم. البته توجه کنید که ما دوران رژیم گذشته را هم تجربه کرده‌ایم. قسمت اعظم درآمدهای نفتی در آن زمان، در قالب قراردادهای نظامی به غرب بازمی‌گشت. خیرهای خوش آن را هم این‌گونه به مردم اعلام می‌کردند که مثلاً آمریکا در چاهار اسکله نظامی می‌سازد. آن‌ها با پول‌های نفت ما اسکله نظامی می‌ساختند و انواع تسلیحات را به ما می‌فروختند. پس ادامه رژیم قبل تحت هیچ شرایطی، ما را به توسعه اقتصادی نمی‌رساند؛ ولی صحبت‌های شما هم درست است. شاید از دید کسانی که در متن روی داده‌ها قرار نداشتند و فقط ظواهر را می‌دیدند، حرفشان درست باشد و می‌توانند چنین ادعایی هم داشته باشند.

از نظام جمهوری اسلامی در وهله اول انتظار شکل‌دهی یک جامعه فرهنگی متفاوتی داریم، گرچه تاکنون بحمدالله موفقیت‌های زیادی داشته‌ایم، ولی هنوز مکانیزم‌های علمی این ارزیابی‌ها را به‌صورت کامل نداریم. مثل طب مدرن و سنتی است. در پزشکی مدرن برای اندازه‌گیری و آزمایش مواد موجود در خون باید به آزمایشگاه مراجعه کرد، ولی ممکن است یک پزشک تجربی با یک نگاه ساده به چهره مریض بتواند مشکل خونی‌اش را تشخیص دهد. فرهنگ ما به نوع دوم شبیه شده است. با یک نگاه به فضای عمومی جامعه، جوان‌هایی را می‌بینیم که به هیأت‌های مذهبی می‌روند و عزاداری می‌کنند، در دعای کمیل و مراسم شب قدر حضور فعال دارند. همه این‌ها دلالت بر پدیده‌های مثبتی دارد که

درک مفاهیم آن نیست. پس ما باید خودمان را با دیدگاه‌های ولایت فقیه انطباق دهیم.

وقتی می‌گوییم نظام ولایت فقیه، منظور ما فرد یا شخص نیست؛ بلکه سیستمی است که می‌تواند گستردگی لازم در همه سطوح جامعه را داشته باشد. برای آنکه این سیستم بر همه شؤون جامعه سایه‌گستر باشد شاید روزی لازم شود که سازمانی ویژه، مدرن و امروزی زیر نظر مقام معظم رهبری شکل بگیرد و طرح‌ها و سیاست‌ها در آن نهاد پس از بررسی‌های همه‌جانبه به پختگی کامل برسد و بعد وارد مرحله اجرایی شود.

یکی از مشکلات بزرگ امروز ما عدم وجود دستگاه‌های کارآمد، نظریه‌پرداز و طراح است که به‌عنوان مثال، سه سال کار کند و بعد بگوید برای احیای فرهنگ حجاب و جلوگیری از معضل بی‌حجابی در جامعه، چه کاری باید کرد؟ یعنی نتایج سه سال تحقیق و پژوهش را ارائه کند تا ظرف چند ماه در ایران عملیاتی و اجرا شود. ما آن سه سال را هیچ وقت شروع نمی‌کنیم. طرح‌هایی ارایه می‌کنیم، اجرا می‌شود، اما شش‌ماه نگذشته شکست می‌خورد و تا چند سال کسی جرأت نمی‌کند در این خصوص مطلبی بگوید. خطری که پیوسته ما را تهدید می‌کند این است که بیابیم و با افرادی که با این طرح‌های ناپخته مخالفت می‌کنند، برخورد و همه را یک‌جا متهم به بی‌دینی، یا لیبرال‌منشی کنیم و همه نقاط ضعف طرح‌های خود را پشت سر مباحث مقدس دینی، مثل ضرورت پوشش زنان که حرف درستی است، پنهان کنیم.

در صحبت‌های تان به لزوم عمل‌کردهای زودبازده اشاره کردید و یادآور شدید که کسی برای صرف هزینه‌های فرهنگی دراز مدت، علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. تعدد جاهایی که خودشان را متولی فرهنگ در جامعه می‌دانند هم زیاد است. این مراکز فرهنگی هر کدام سیاستی خاص برای پیشبرد اهداف خود در نظر می‌گیرند که بازتاب آن‌ها می‌تواند معضلات زیادی در سایر حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌وجود آورد. این وضعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

باید بین دستگاه‌های اجرایی، دستگاه‌های ستادی و دستگاه‌های مدیریت راهبردی تفکیک صورت گیرد. در این مقطع، مشکل ما تعدد دستگاه‌های اجرایی نیست، بلکه اختلاط این سه ساختار است. باید نهادی برای مدیریت راهبردی در نظر بگیریم که زیر نظر مقام معظم رهبری باشد. نهاد ولایت می‌تواند به موقع سیر تحولات را ارزیابی کند و به هر کدام از دستگاه‌ها که تخطی می‌کنند، هشدار بدهد و مشخص کند که در کدام سازمان فرهنگی دچار نقصان و ضعف شده‌ایم. فرض کنیم متأثر از پیشرفت علم و توسعه، راست‌گویی در جامعه زیاد شود؛ زیرا راست‌گویی یک ریشه عقلانی هم دارد که با روند روبه‌رشد توسعه علم تجلی می‌یابد. اگر فاصله طبقاتی کم شود، اقتصاد به سمت یویایی حرکت می‌کند؛ اما ممکن است هم‌زمان با آن، بنیاد خانواده‌ها هم بسست شود. چون متأثر از اقتصاد غربی و در تحولات جامعه، بنیاد خانواده شکل دیگری به خود می‌گیرد. پس نمی‌توانیم به استناد به این‌که مردم راست‌گوتر می‌شوند، بگوییم که فرهنگ ما کامل شده است و هیچ

روش‌های مدیریت علمی توان جواب دادن به آن‌ها را ندارد. باید شاخص‌های علمی و شاخص‌های فرهنگی را تعریف کرد تا بتوان دستگاه‌های لازم برای اندازه‌گیری آن‌ها را ساخت. آن فرهنگی که ما مد نظر داریم باید زیرساخت همه تحولات علمی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و نظامی کشور قرار بگیرد.

حالا وقتی بچه‌های مذهبی وارد این تشکیلات و اجتماعات دینی می‌شوند، خصلت‌های خوبی از خودشان بروز می‌دهند. با این همه نمی‌توانیم بگوییم این تحولات فرهنگی، پاسخ‌گوی همه نیازهای فرهنگی آینده کشور است.

بعضی وقت‌ها دیده می‌شود که شخصی، ریاست یک سازمان بزرگ فرهنگی را به‌عهده می‌گیرد، اما به جای مدیریت علمی ستادی، عاشق کارهای اجرایی جزئی است. مثلاً وزیر آموزش و پرورش است؛ وقتی از او می‌پرسید که پس از استعفا چه می‌کنید؟ می‌گوید برمی‌گردم سر کلاس و درس می‌دهم. این نشان می‌دهد بعضی از نیروهایی که به مدیریت‌های فرهنگی می‌رسند، به سمت کارهای اجرایی کشیده می‌شوند و همین امر موجب می‌شود که به‌مرور در ستادها و کانون‌های فرهنگی، خلأ حاصل شود. ستاد کار فرهنگی یعنی چه؟ یعنی فکر کردن برای رصد تحولات فرهنگی جامعه و علامت‌دهی به نهادهای فرهنگی. برای مثال ما در حوزه هنری و در عرصه اجرا هستیم، بنابراین باید براساس مطالعات علمی نهادهای بالادستی، ببینیم چه مسائلی را می‌توانیم در فیلم‌نامه‌هایی که حوزه می‌نویسد، بگنجانیم. در این جا کسی نیست که این مسائل را به ما بازگو یا گوش‌زد کند. شم خود ما باید از محیط‌الگو بگیرد. پس می‌بینیم که یکی از خلاصه‌های موجود، مدیریت‌های راه‌بردی است. در حوزه فرهنگ نیازمند تمرکز در مدیریت راه‌بردی هستیم و در حوزه کارکردهای فرهنگی معتقد نیستیم که دستگاه‌های کوچک را در هم ادغام کنیم. دلیل آن هم این است که در حوزه اجرا و صف، سازمان‌ها در یک حجم کوچک، بهتر عمل می‌کنند و اگر حجم‌شان بزرگ‌تر شود، کارایی خود را از دست می‌دهند.

این بینش غلط در کشورهای جهان سوم حاکم است که در اخبار اعلام می‌کنیم، بزرگ‌ترین کارخانه فولاد در منطقه خاورمیانه را به بهره‌برداری رسانده‌ایم و خبرنگاران هم از گفتن این خبر لذت می‌برند. در صورتی که اگر این کارخانه فولاد مبارکه را به پنج کارخانه کوچک‌تر تقسیم و در پنج نقطه کشور احداث می‌کردیم، برای توسعه اقتصادی کشور بهتر بود. مثل محیط‌های فرهنگی که مثلاً چهار هزار کارشناس هنر تحت اختیار دارند و نمی‌توانند روی آن‌ها تسلط کاری را داشته باشند.

این بحث برمی‌گردد به شیوه غلط سلسله‌مراتب موجود در مراکز فرهنگی که باعث تلف شدن وقت بسیاری از استعداد‌های هنری جوانانی می‌شود که برای نخستین بار به مراکز فرهنگی و هنری مراجعه می‌کنند. آیا راه حل عملی و مناسبی برای رفع این مشکل وجود دارد؟

در دستگاه‌های فرهنگی باید اصطلاحاً از سلسله‌مراتب تخت بهره ببرید، تا بین بالاترین مقام آن دستگاه تا پایین‌ترین فرد بیش از

دو سه لایه نباشد. در آن صورت دسترسی راحت‌تر می‌شود و بهتر می‌توان فهمید که در فضای فکری هنرمند چه می‌گذرد. اگر این لایه به ده پانزده طبقه و لایه افزایش یابد، دیگر کارایی خود را از دست می‌دهد.

اگر همه ظرفیت‌های فرهنگی را صرفاً به یک سازمان محدود کنید و تصادفاً تفکرات شخص بالای دست نیز غلط از آب درآمد، آن وقت آسیب جدی خواهید دید. اگر یک تقسیم کار منطقی صورت بگیرد، نتیجه خیلی بهتر خواهد بود. چون در کشور ما کسی این نوع تقسیم کار را انجام نمی‌دهد، و مدیران بر اساس احساس نیازشان به آن اقدام می‌کنند. بیش‌تر خلاصه‌های فرهنگی در مدیریت راه‌بردی عرصه فرهنگ است که امیدوارم در بحث مهندسی فرهنگی حل شود. کار فرهنگی از دید همه ما خیلی ساده به نظر می‌رسد. و احساس می‌کنیم که به کارشناس هم نیازی نداریم. مثلاً پزشکی را در تلویزیون مشاهده می‌کنیم که فوق تخصص جراحی زانو دارد و مشغول صحبت است. این فرد برای رسیدن به این تخصص از بسیاری از فیلترهای علمی گذر کرده تا تخصص خود را در موضوع آسیب‌های زانو گرفته است. مغز آدمی که بسیار پیچیده‌تر از چند استخوان زانو است؛ حالا شما کمک فکری بدهید که مشابه چنین تخصصی را چگونه می‌توان در حوزه فرهنگ تعریف و شناسایی کرد. مثلاً بگوییم این شخص فوق تخصص تعلیم و تربیت دختران در سن بلوغ دارد. اصلاً چنین تخصصی در ایران هست؟ این مثال را زدم تا متوجه توسعه

امروزه مجموعه آموزه‌های علوم انسانی ما که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند الفاگر این است که دین توان اداره جامعه را ندارد و علم یعنی مجموعه گزاره‌هایی که ربطی به دین ندارد، حلال مشکلات است

نیافتگی‌ها در حوزه فرهنگ بشویم.

فلانی دکترای تعلیم و تربیت دارد، تخصص‌اش تعلیم و تربیت دختران است و در آخر هم فوق تخصص تعلیم و تربیت دوران بلوغ دختران را اخذ کرده است. چون وضعیت دوران بلوغ دختران خیلی حساس و پیچیده است، چنین تخصصی را ایجاد کرده‌اند. ما اگر اعلام کرده‌ایم که می‌خواهیم تمدن جدیدی را به دنیا ارایه کنیم، باید لوازمش را هم فراهم کنیم. باید کاری کنیم تا حداقل بیست نفر از صد نفری که رتبه‌های اول علمی کشور را کسب می‌کنند و به دانشگاه‌های معتبر می‌روند، به‌عنوان کارشناسان فرهنگی وارد حوزه علوم انسانی شوند. آدم فرهنگی به‌دنبال پول نیست. با تأثیرگذاری‌هایش روی جامعه ارضا می‌شود و همواره خواهان یک زندگی متوسط است. ما باید این حداقل‌ها را برای جذب چنین افرادی فراهم کنیم. کشورهای دیگر انقلاب نکردند که بابت اهداف فرهنگی‌شان تحت فشار باشند. شهید بهشتی و شهید مطهری کجا پس از شهادتشان خانه و ویلا در شمال شهر داشتند؟ ارضای آن‌ها در گرو تأثیری بود که در جامعه می‌گذاشتند و لذت هم می‌بردند. برای این که همواره این اتفاق بیفتد، باید نهادی در بالادست قوای سه‌گانه شکل بگیرد و روی مسائل زیربنایی کار کند.

منظور تان همان نهادی است که در ابتدای صحبت تان پیشنهاد کردید؟

بله، این نهاد به‌طور یقین، مستقل از جریان‌های سیاسی روز خواهد بود. در آن‌جا باید ارزیابی‌های علمی بخش فرهنگ آغاز شود. مراکز کارآمد فرهنگی را شناسایی کنند و پس از یک سال کار کارشناسی، از اساتید دانشگاه‌ها، طلبه‌ها و سخنران‌های مذهبی که گزینش شده‌اند و قدرت ارتباط با جوان‌ها را دارند، دعوت به کار کنند. کسانی هستند که انسان‌های فرهنگی محسوب می‌شوند، ولی در شغل‌های دیگر مشغول به کارند. اگر از آن‌ها دعوت و از تجربیات‌شان استفاده شود، خودبه‌خود بخشی از موارد و مسائل فرهنگی موجود حل خواهد شد.

الان چندی است که از شروع برنامه سند چشم‌انداز می‌گذرد، یعنی به نظر می‌رسد که باید حدود ده درصد از برنامه‌های سند در بخش‌های مختلف و خاصه فرهنگی اجرا شده باشد. به‌عنوان یکی از متولیان فرهنگی کشور، تا چه حد این پیشرفت را ملموس و موفق می‌دانید؟

در بحث برنامه‌ریزی باید از یک نظام آماری استفاده کنید و همان آمار را عیناً به خبرنگاران فرهنگی عرضه کنید. دلیل آن هم این است که بعضی از خطاهای تحلیلی می‌تواند نظام آماری را مخدوش کند. حال چون آن نظام آماری موجود نیست، باید در کنارش به‌عنوان یک خبره حرف بزنیم. این دو جنبه باید در کنار هم وجود داشته باشند. در کشور ما به دلیل شرایط خوبی که از آن برخورداریم، فطرت پاک دینی جوانان ما در حال توسعه است، اما تربیت دینی‌شان به ترتیبی که از آن تمدن اسلامی حاصل شود، عقب‌گرد دارد.

همواره یک سری باورهای دینی در کارند که روابط جامعه ما را به سمتی هدایت می‌کند که از آن تمدن اسلامی حاصل می‌شود. ما

نیاز به نسلی داریم که هم دین را برای تربیت خودشان بخواهند و هم معتقد باشند که در روابط حکومتی نقش و اثری مسلط دارند. از ترکیب این دو ویژگی، جامعه مورد نظر ساخته خواهد شد. وقتی از درون این جامعه افراد تحصیل کرده‌ای خارج می‌شود که این باورها را دارند و در جست‌وجوی نظریه‌پردازی اسلامی هستند، آن وقت است که به سمت تمدن اسلامی نزدیک می‌شویم. این اتفاق در حال وقوع در دانشگاه‌های ما نیست. به بیان دیگر، امروزه مجموعه آموزه‌های علوم انسانی ما که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند الفاگر این است که دین توان اداره جامعه را ندارد و علم یعنی مجموعه گزاره‌هایی که ربطی به دین ندارد، حلال مشکلات است.

وقتی آمارگیری علمی صورت می‌گیرد، می‌بینیم هر چه در دانشگاه‌ها سطح علمی دانشجویان بالاتر می‌رود، تأثیر دین در تصمیم‌گیری‌های زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها کاهش می‌یابد. اگر این نتیجه‌گیری صحیح باشد، درمی‌یابیم که ما از پول بیت‌المال استفاده می‌کنیم و دانشگاه‌هایی بنا می‌کنیم که زیر پای حکومت دینی را خالی می‌کنند. خدا کند که این گزاره و آمارها غلط باشند.

شما در نمونه‌گیری علمی در دانشگاه‌ها بررسی کنید فردی که دکترای جامعه‌شناسی دارد بیش‌تر به قرآن مراجعه می‌کند یا آدمی که کارشناسی ارشد دارد؟ و به همین ترتیب این جست‌وجو را تا مقاطع پایین‌تر دنبال کنید. اگر در چنین تحقیقی، افزایش مدارج علمی، نسبت مستقیم و متناسبی با افزایش انس به قرآن داشته باشد، پس ما در فرهنگ‌سازی موفق بوده‌ایم و اگر این‌گونه نیست، شاید به‌راستی گمراه شده‌ایم.

برخی از جوانان ما باورهای دینی دارند ولی به‌نظر می‌رسد که دین در تصمیمات اصلی زندگی آن‌ها نقشی ندارد. یعنی در بحث همسریابی، تحصیل، اشتغال و امثالهم ارتباطی با دین ندارند ولی در یک شب جمعه که دلشان می‌گیرد، می‌روند به هیأت‌های مذهبی و یا دعای کمیل می‌خوانند.

یعنی ماهیت دین را به‌صورت کلیشه‌ای در نهاد خودشان نگه می‌دارند؟

بله، ممکن است تعداد زیادی از این جوان‌ها داشته باشیم. شب‌های جمعه هم اغلب آن‌ها را می‌بینیم و می‌گوییم الحمدلله وضعیت رو به بهبودی است. این نوع نتیجه‌گیری‌های عجولانه در فرهنگ می‌تواند باعث غفلت و گمراهی باشد.

کسانی که دعوت مقام معظم رهبری را در نهضت نرم‌افزاری لبیک گفتند، کم نیستند. هر چند برخی از اساتیدشان هم مخالفت کنند. ولی در هر دانشگاهی تعداد قابل توجهی از افراد هستند که جزء نسل جوان و تیزهوش ایران محسوب می‌شوند و دارند روی انتظارات مقام معظم رهبری در خصوص نهضت نرم‌افزاری، فعالیت می‌کنند.

منظور شما از نهضت نرم‌افزاری چیست؟

گروه‌های مختلفی از علاقه‌مندان و اهالی علم هستند که در حوزه‌های تخصصی علمی خودشان به‌دنبال پر کردن خلأهای موجود در جامعه هستند. آنان در رشته‌های مدیریتی و اقتصاد،



شهید بهشتی و شهید مطهری کجایس
از شهداتشان خانه و ویلا در شمال شهر
داشتند؟ ارضای آن‌ها در گرو تأثیری بود
که در جامعه می‌گذاشتند و لذت هم
می‌بردند

میدانی صورت بگیرد و نتایج آن در اختیار نیروی انتظامی قرار داده شود، آن وقت بسیاری از ناهنجاری‌های برخوردی بین پلیس نیروی انتظامی و مردم کم خواهد شد. این تضادها هم از بین خواهد رفت و اعتماد مردم و نیروی انتظامی بیش‌تر خواهد شد. حالا به یک مثال دیگر توجه کنید. فرض کنید استان‌داری به منظور رفع موانع تولید، صاحبان کارخانه‌ها را در ضیافت شامی جمع می‌کند و از طلبه جوانی هم برای سخن‌رانی دعوت می‌کند. طلبه جوان در حسین صحبت‌هایش از نامه حضرت علی (ع) به استان‌دار بصره یاد می‌کند که: «وای بر تو، رفتی و با سرمایه‌دارها نشستی و شام خوردی.»

حال این تضاد چگونه باید حل شود؟ باید طلبه و استان‌دار در کنار هم قرار بگیرند و ببینند چگونه و چه راه حلی می‌توانند انتخاب کنند که اولاً روح مطلبی که در کلام حضرت علی علیه‌السلام جاری است مدنظر باشد؛ ثانیاً در شرایط اجتماعی امروز، مدیران کارخانه‌ها نیز انگیزه کار و تلاش سازنده را پیدا کنند. البته همیشه می‌توان یک گروه منتقد را در کنار خود داشت و خوراک برای روزنامه‌ها درست کرد. اگر قرار بشود کاری صورت بگیرد و مدام اطرافیان انتقاد کنند، وارد فضای خواهیم شد که مدیران می‌فهمند اگر کار نکنند کسی هم انتقاد نمی‌کند. ■

پیش‌فرض‌هایی دارند که باید بر اساس آن‌ها نظریه‌پردازی‌های جدیدی صورت بگیرد. این متخصصان در حوزه کاری‌شان با حقیر نیز ارتباط دارند.

حال این‌که نظریه‌های این نسل جدید در کجای جامعه نقش پیدا می‌کند هنوز معلوم نیست، چون در حوزه علوم انسانی برای آن‌که یک نظریه در مرحله عمل پیاده شود، باید دانش روز را با مبانی دینی و واقعیت‌های اجرایی پیوند داد و در کنار آن نیز مدیران ارشد از تغییرات و تحولات همه‌جانبه حمایت کنند که این خود بزرگ‌ترین مشکل است. در دستگاه‌های دولتی برای حضور و گستره عمل این افراد موقعیتی اختصاص داده نشده است و از آن‌جا که نمی‌توانند حرف خود را با قاطعیت بزنند و برای اثبات نظریه‌ها مجبور به درگیری در کارهای اجرایی هستند، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. این جوانان، الان فقط در موضع نقد هستند و مرتب از عمل‌کرد دستگاه‌ها انتقاد می‌کنند و مدیران هم نمی‌توانند فقط یک سری آدم منتقد را دور خودشان جمع کنند. اگر این طیف از جوانان درگیر کارهای اجرایی بشوند آن وقت شرایط و واقعیت‌ها را ملموس‌تر دریافته و می‌توانند کار کنند. وقتی آنان درگیر مسایل و معضلات اجتماعی جامعه بشوند و شروع به تحقیقات میدانی کنند، مثلاً در مورد بی‌حجابی تحقیق